

## دو رساله از ملا صدرا و میر سید شریف گرگانی

به اهتمام کرامت رعنا حسینی

رئیس کتابخانه‌های استان فارس

آقای دکتر اسدالله خاوری مجموعه رسائلی دارند به قطع بغلی (۱۰×۱۶) که دارای ۱۹۴ برگ است و محمد بن محمد باقر اصفهانی در شیراز به سال ۱۸۸ آن را به خط نستعلیق نوشته است. نام رسائل و فصول و آیات و اشعار و اصطلاحات را برای تمایز به شنگرف آراسته، پائین نیمه اولش آب کشیده و فهرست آن بدین شرح است:

- ۱- لوائح جاسی (ص ۱ تا ۵۶)
- ۲- غزلی از شیخ جنید (ص ۵۷).
- ۳- رساله نوریه سید محمد نور بخش (ص ۵۸ تا ۱۳۰).
- ۴- رساله غوثیه سید عبدالله جیلانی (ص ۱۳۲ تا ۱۴۱)
- ۵- من کتاب النصوص فی شرح النصوص علی بن ابراهیم الملقب ببرهان (ص ۱۴۱ تا ۱۴۴)
- ۶- رساله ای منسوب به ملا صدرا به فارسی (ص ۱۴۴ تا ۱۴۸)
- ۷- رساله فی التحقيق الوجود سید شریف (ص ۱۴۸ تا ۱۶۴)
- ۸- رساله حق الیقین شیخ محمود شبستری (ص ۱۶۵ تا ۲۱۷)
- ۹- رساله فی تحقیقات سید نعمت الله (ص ۲۱۸ تا ۲۵۴)
- ۱۰- لغت موران شیخ شهاب الدین مقتول (ص ۲۵۵ تا ۲۷۲)
- ۱۱- مصطلحات عراقی (ص ۲۷۳ تا ۲۹۸)
- ۱۲- رساله در سفر از شیخ مجدالدین بغدادی (ص ۲۷۸ تا ۳۱۳)
- ۱۳- وصیت نامه شیخ ابواسحاق کازرونی (ص ۳۱۳ تا ۳۴۶)
- ۱۴- بدایه الذاکرین شیخ امین الدین بلیانی (ص ۳۴۵ تا ۳۸۵)

با یافته شدن این مجموعه یک رساله سوجز و پر مغز ملا صدرا آنها را به فارسی به دست آمده که دریغ است منتشر نگردد، از این جهت همت به تصحیح آن گماشت و رساله فی التحقيق الوجود میر سید شریف را ضمیمه آن نمود. به امید آنکه صاحب نظران و دوستداران فلسفه اسلامی را پسند افتد.

کرامت رعنا حسینی

## رساله منسوب به ملا صدرا - رحمه الله

من افادات مولانا صدر الملة والدين محمد شیرازی - عفی الله عنه

اللهم اشدد عضده وثبت على الصراط المستقيم قدمه . وبعد : ما حصل وقت از کلمات حکمت که طالبان راه حقیقت را گوش به آن باشد، و دل به آن گشاید آنست که :  
 حق سبحانه و تعالی جهانی آفرید از نور، و آن را پای تخت . و مستقر سریر سلطنت ساخته و در منتهای آن حجابی آفریده به منزله شاخصی که برابر آفتاب دارند ، ناچار آن را ظلی ممتد افتد - آن ظل این جهانست که ما در آنیم - و بقای این حجاب را اجلی است مضروب که چون آن اجل بسر آمد بردارند ، و چون آن حجاب را بردارند این جهان منسوخ شود - چنانچه ظل منسوخ گردد نزد رفع شاخص - و نور آن منبسط گردد ، و کلیه امر را فرو گیرد . بمنزله دریائی که مد آغاز کند ، و هر عمارت که بر ساحل باشد خراب کند تا همه دریا شود ، ناچار ساکنان این جهان جمله غرق آن گردند . و چون ایشان معتاد به ظل شده اند، دیده های ایشان را از آن نور آن عارض شود که دیده خفّاش را از دیدن آفتاب روی نماید ، از آن نور گریختن گیرند به هر سوی که روند آن نور ببینند « یقول الانسان یومئذ این المفر ، کلالا و رز ، الی ربک یومئذ المستقر »<sup>۲</sup> در آن صحرائی بی پایان حیران و سرگردان گردند « یوم یکون الناس کالفراس المبتوث »<sup>۳</sup>.

مگر جماعتی که در حیات دنیا گوش به وصیت انبیاء - علیهم السلام - کرده باشند ، و بتدریج خود را با خدا آشنا کرده ، و پاره پاره بدان نور دلیر شده - به دوام ذکر و

۲ - قرآن : القیاسه ، ۱۰ و ۱۱ و ۱۲

۱ - اصل : ما حضر

۳ - قرآن : القارعه ، ۴

عبادت ، وسلوك قدس ، وطهارت ، و صرف وجه از ناحیه ظل به جانب نور - که ایشان را نزد رفع حجاب کلال عارض نگردد، بلکه برای العقار<sup>۱</sup> مناسب تمتع وتلذذ به آن حاصل باشد ، چه نور فی ذاته لذیذ است ، و مانع ابتهاج واستمتاع به آن عدم مناسب است ، همچو عدم استمتاع جعل به گلاب و خفاش به نور آفتاب ، كما قال القائل :

ای راحت دیگران! عذابی بر من خورشید جهانی و نتانی بر من محقق رومی اشاره بدین معنی گفته :

پاره پاره خوی کن بانور روز      ورنه خفاشی بمانی در فروز  
با سلیمان خو کن ای خفاش رد      ورنه در ظلمت بمانی تا ابد

و اگر کسی سؤال کند که : « این جهان عبارت است از مجموع این اشیاء ، چون این جهان رفع شود همه این اشیاء رفع شود ، پس چیزی نماند که نور آن جهان بر او تابد ، و او تاب نیارد ، و معذب باشد ؟ » جواب آنست که : « این جهان نشان نیست از اشیاء نه عین حقیقت اشیاست . و به بطلان نشان بطلان ناشی لازم نیاید ، لیکن مادام که ناشی معتاد نشانی نشده باشد ، و آنرا استیناس به آن در او باقیست از نشانی که غیر آن باشد مستوحشت ، و به آن معذب و منغص . همچون کسی که در خواب صورتی بیند ، و بر آن عاشق شود ، چون بیدار شود ، و آن صورت نبیند به نیافت آن معذب باشد ، چنانچه خواب و بیداری دونشاه است بشر را . همچنین نشاه دنیا و نشاه آخرت دونشاه است . حقیقت و تحقیق این مطلب غوری عظیم دارد ، به حسن ظن این را قبول فرمایند که چنین است که نمودیم ، و یک سر موی زیر و بالا نیست . و راه نجات را که تدرجست به سوی استیناس با نور قدس به دوام مراقبت و ذکر ، و تجنب از ارجاس و قاذورات بشریه . قبول فرمائید که رفع حجاب اعظم که به رفع آن قیامت عظمی شود نزدیکتر از ساعتست . « اقتربت الساعته وانشق القمر »<sup>۲</sup> و رفع حجاب ادنی که به برخاستن<sup>۳</sup> آن

۲ - قرآن : القمر ، ۱

۱ - در اصل چنین است

۳ - اصل : برخاستن

قیامت صغری برخیزد از شرک نعل نزدیکترست .

### کل امرء یصبح فی اهله والموت ادنی من شرک نعله

زمنهار ، زمنهار که تسویف به خود راه ندهند ، وهیچ برین راه ندهند ، وهیچ کاری برین مقدم ندانند که کاری ازین اهم نیست که خود را از عذاب ابدی ، اونکال سرمدی خلاص کنند ، چون سوط عذاب برداشتنند امیر و فقیر ، وعظیم وحقیر ، وشاه وگدا به یک چوب رانند ، وروی هیچ کس نبینند ، وجز به عروه وثقی تقوی آنجا تمسک نتوان جست ، خیال اسباب وانساب جمله آنجا بریده شود ، به خداوند آسمان وزمین که این سخن درست است ، وهیچ غلط دراین نیست . سبحان ربّ العزّة عمّا یصفون ، وسلام علی المرسلین ، والحمد لله ربّ العالمین<sup>۲</sup> .

### رساله منسوب به میر سید شریف

### رساله فی تحقیق الوجود من تصانیف مرتضی الاعظم سید شریف

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان - وفقک الله تعالی وایانا - که اصحاب بحث ونظر از برای بیان مراتب موجودات در موجودیت تمثیلی کرده اند ، وچنین گفته اند که پوشیده نیست که اشیاء نورانی را در نورانیت سه مرتبه است .  
مرتبه اول آنست که : نور روی مستعار باشد از غیر ، چنانکه روی زمین در مقابله آفتاب روشن گردد به شعاع آفتاب . دراین مرتبه سه چیز باشد : « یکی روی زمین ، دوم شعاع که بر روی افتاده است ، سیم مقابله آفتاب که مفید آن شعاع است . » و هیچ شبهه نیست نه در آن که این چیزهای سه گانه با یکدیگر متغایرند ، و نه در آن که زایل شدن شعاع از روی زمین جایز است بلکه واقعست .

مرتبه دوم آنست که : نور روی مقتضای ذات وی باشد ، چنانکه آفتاب بر آن

تقدیر که ذات وی مستلزم و مقتضی نوروی بود . و در این مرتبه دو چیز باشد : یکی جرم آفتاب دویم نوری که در آن جرمست . « و این هر دو بایکدیگر متغایرانند ، و هرگاه که جرم آفتاب مستلزم نور وی باشد ، چنانکه مذکور شد جدا شدن نور از آن جرم جایز نباشد .

مرتبه<sup>۱</sup> سیم آنست که : به ذات خود روشن و ظاهر باشد ، نه به نوری که زاید بر ذات وی باشد ، چنانکه نور و شعاع . زیرا که بر هیچ عاقل پوشیده نیست که نور آفتاب تاریک نیست بلکه آن نور به ذات خود روشن و ظاهر است ، نه به نور دیگر که به ذات خود قائم باشد . و در این مرتبه یک چیز است که به خود بر دیده های مردم ظاهر است ، و دیگر چیزها به واسطه<sup>۲</sup> وی ظاهر می شود با آن مقدار که قابلیت ظهور دارند ، و هیچ مرتبه در نورانیت بالاتر از این مرتبه<sup>۱</sup> متصور نیست .

و چون این مقدمه در محسوسات متصور گشت ، بدانکه وجود نوریست معنوی ، و اشیاء موجوده را در موجودیت به تقسیم عقلی همین سه مرتبه است .

### مرتبه<sup>۱</sup> اول

وجود وی مستعار باشد از غیر ، چنانکه مشهور است در ماهیات ممکنات . پس در این جا سه چیز باشد : « یکی ذات ماهیات ممکنه<sup>۱</sup> ، دویم وجود وی که مستفاد است از غیر ، سیم آن غیر مفید<sup>۲</sup> که مقتضی وجود بوده است بر آن ماهیت . » و شک نیست که انفکاک وجود از چنین موجودی به نظر باذات وی جایز است بلکه واقعست .

### مرتبه<sup>۱</sup> دویم

آنست که ذات وی مقتضی وجود وی باشد ، بروجهی که محال بود جدا شدن وجود از وی ، و این حال واجب الوجود است بر مذهب جمهور متکلمون . و در این مرتبه دو چیز باشد : « یکی ذات واجب الوجود ، دویم وجود وی که مستفاد است از آن ذات »

۱ - اصل : ذات ممکنات ماهیات ممکنه

۲ - اصل : سقیم

و معلومست که انفکاک وجود از چنین موجود به نظر با ذات وی محال باشد، لیکن بنا بر تغایر ذات و وجود تصور انفکاک ممکن است.

### مرتبه سیم

که موجود باشد به وجودی که عین ذات اوست، نه به وجودی که مغایر ذات وی است، چنانکه حقیقت وجود. زیرا که هیچ اشتباه نیست در آنکه حقیقت وجود در غایت دوریست از عدم، و هیچ چیز را از آن مقدار دوری نیست که بر آن قیاس نور را از ظلمت دوریست بغایت، و هیچ چیز را ازین مقدار دوری از ظلمت نیست، پس همچنانچه نور به ذات خود نور نیست - محالست که نور مظلم و تاریک باشد - حقیقت وجود نیز به ذات خود موجود است، و محالست که معدوم و نیست باشد، و در این مرتبه یک چیز باشد که او به خود موجود است، و دیگر اشیاء بدو موجود باشند به حسب قابلیت. چنانکه دانسته شد که نور به خود روشن است، و دیگر چیزها بدو روشن شوند، و در اینجا بنا بر اتحاد ذات و وجود تصور انفکاک ممکن نباشد، و هیچ مرتبه در موجودیت بالاتر از این مرتبه سیم تصور نتوان کرد. و این حال واجب الوجود است بر مذهب اوائل و مذهب صوفیه که ایشان را موحد خوانند، و از این جهت اوائل بحث خالص گفته اند که: «واجب الوجود وجود بحت است، یعنی در واجب الوجود دو نیست یکی ذات دوم وجود که عارض آن ذات باشد، بلکه واجب الوجود محض وجود است قائم به ذات خود.» و مذهب صوفیان موحد در اتحاد ذات واجب با وجود مشهور است، و این مقدار که واجب الوجود عین وجود است میان طایفه اوائل و طایفه موحد متفق علیه است، بنا بر آنکه بدیهه عقل جازمست به آنکه واجب الوجود در اعلی مراتب موجودیت باشد، چنانکه هیچ مرتبه موجودیت از آن اعلی و اقوی نباشد، که اگر مرتبه بالاتر از آن باشد آن مرتبه به واجب الوجود اولی بود، و دانسته شد که مرتبه اعلی و اقوی در موجودیت مرتبه سیم است، که موجود عین وجود باشد. و بعد از اتفاق بر آن مقدار مذکور محققان طایفه

اوائل که اصحاب بحث‌اند، و راهبر ایشان در باب معرفت ربانی عقل است، چنین گفته‌اند که: «به دلالت عقل معلوم گشت که ذات واجب الوجود حقیقت وجود است، و هم عقل دلالت کرد که واجب الوجود نشاید که امر کلی باشد؛ یعنی نشاید که امری بود که او را کلیت و عموم عارض تواند بود، زیرا که وجود امر کلی در خارج بی‌تعیین صورت نه بندد، پس لازم آید که واجب الوجود مرکب باشد از آن امر کلی.

تعیین<sup>۱</sup> و ترکب واجب الوجود محال است، چنانکه مشهور است، بلکه واجب الوجود باید فی‌حد ذاته متعین باشد؛ یعنی تعین وی عین ذات وی باشد، چنانکه وجود وی عین ذات ویست تا به هیچ وجه در وی تعدد و ترکب صورت نه بندد، و باید که واجب الوجود به ذات خود قائم باشد، زیرا که قائم به غیر محتاج باشد به آن غیر؛ و احتیاج بر واجب الوجود محال است. و چون مقرر شد که حقیقت وجود عین واجبست، پس حقیقت وجود نیز به ذات خود متعین رجزئی حقیقی باشد و قائم به ذات خود بود، و حیثند تعدد حقیقت وجود به حسب افراد و عروض حقیقت وجود مرماهیات ممکنات را از قبیل محالات بود. و از این مقدمات معلوم شود که واجب الوجود وجود مطلق است؛ و مراد از مطلق در اینجا آنست که عارض ماهیت نیست، بلکه قائم به ذات خود است؛ و مقید به تعین نیست بلکه به ذات خود متعین است؛ و هم از این مقدمات مفهوم گردد که اطلاق لفظ موجود به غیر واجب الوجود مجاز باشد؛ زیرا که وجود نه عارض ویست، و نه جز و نه عین بلکه<sup>۲</sup> معنی موجودیت اشیاء آنست که ایشان را باحضرت حقیقت وجود تعلق باشد، و آن حضرت بر ایشان پرتوی است نه آنکه وجود مرایشان را عارضست؛ یا درایشان حاصل است» اینست آنچه ارباب بحث به افکار عقل به آنجا رسیده‌اند.

و طایفه صوفیه<sup>۳</sup> موحد (گویند)؛ که ورای طور عقل طور یست که در آن طور به طریق مکاشفه و مشاهده چیزی چند منکشف و مشاهده می‌گردد که عقل از ادراک آن عاجز است، همچنانکه حواس از ادراک معقولات که مدرکات عقلی است عاجزند. در آن



طور محقق شده که حقیقت وجود که عین واجب الوجود است نه کلی و نه جزوی ؛  
 و نه خاص و نه عام ؛ بلکه مطلق است ؛ از همه قیود تاحدی که از قید اطلاق نیز  
 معرّاست ؛ بر آن قیاس که ارباب علوم عقلیه در کلی طبیعی گفته اند ؛ و آن حقیقت در همه  
 اشیاء که موصوفند به وجود تجلی و ظهور کرده است ؛ به این معنی که هیچ چیز از آن حقیقت  
 خالی نیست ؛ که اگر از حقیقت وجود بکلی خالی بودی اصلاً به وجود موصوف نگشتی .  
 و هر گاه که آن حقیقت ملاحظه شود به اعتبار اطلاق که مذکور شد آن را حضرت احدیت  
 جامعه خوانند ؛ و هر گاه که ملحوظ شود به آن اعتبار که هیچ چیز از قیود تعینات در  
 مرتبه ذات وی نباشد ؛ و تقید به این نفی باوی ملاحظه دارند آن را حضرت احدیت صرفه  
 خوانند ؛ و چون آن ذات به تجلی اول به مرتبه اسما و صفات ذاتی تنزل کند آن را حضرت  
 واحدیت و حضرت اسما و صفات خوانند ؛ و چون به توسط اسما و صفات در سایر اشیاء  
 که مظاهر اسما و صفات و مرئی ذات وی اند تجلی و تنزل کند آن را حضرت صانع مخلوقات  
 گویند . و مراتب و مظاهر و مرئی نامحصور و متنفاوتند و هر یک به قدر قابلیت مظهر بعضی  
 از صفاتند ؛ و نوع انسان را قابلیت مظهر آن مجموع است ؛ و حدیث پیغمبر - صلی الله علیه  
 و آله و سلم - که : « خلق الله آدم علی صورته » اشارت به این معنی است - ای خلقه  
 مظهر لجمیع صفاته - و هر حسنی و کمال که در مخلوقات است آن حسن و کمال صفات  
 و ذات اوست ؛ چنانکه شاعر گوید :

#### رباعیه

ای حسن تو را بهر مقامی نامی      وی از تو بهر دلشده ای پیغمای  
 کس نیست که نیست بهره مند از تو ولی      اندر خور خود بجرعه ای یا جامی

و هر نقصان که در مظاهر باشد آن راجع به قابلیت ایشان است .

و طایفه موحده چنین گفته اند که آن ذات وحدانی که حقیقت وجود مطلق است  
 به قیود تعینات اعتباریه در لباس کثرت ظهور کرد ؛ به این سبب در وحدت حقیقی وی  
 هیچ شایبه کثرت و انقسام راه نیافت ؛ همچنانکه وحدت که مبدأ اعداد است در همه مراتب



اعداد ظهور کرده ، و هیچ انقسام به حقیقت آن وحدت راه نیافت ، و همچنانکه در همه کثرت بی نهایت اعداد غیر وحدت نیست در کثرت همه موجودات بجز آن ذات وحدانی نیست ، لیکن چون از تجلیات و تنزلات آن ذات قیود و تعینات اعتباریه باوی منضم گشت توهم تعدد و کثرت حقیقی پیدا شد . اما بصائر اولو الایدی و الابصار دریافتند که آن کثرت اعتباریست ، و در آنجا امر حقیقی بجز آن ذات وحدانی نیست ، و به تحقیق دانستند که باغیرت وحدانیت ، وجود اغیارا محال باشد و هرغیری که از توهم آید خیال بود ، چنانکه محقق گفته است :

## رباعیه

هر دیده که بر فطرت اول باشد      بالله که بنور حق مکحل باشد  
بیرون ز تو هر چه بیند اندر عالم      نقش دویم دیده احوال باشد

## حکایت

این داعی را با صوفی<sup>۲</sup> که دایم دم از توحید زدی صحبتی افتاد ، با وی گفتم : « که چون آفتاب طالع می شود نور وی بر دیده های سر غلبه می کند ، چنانکه هیچ ستاره ای را نمی توان دید با آنکه ستارگان بسیار بالای افق موجودند ، پس چرا نشاید که انوار الهی بر دیده دل غلبه کند چنانکه هیچ از مخاوقات را نتوان دید به آنکه موجود باشند به طریق حقیقت نه به طریق توهم و خیال ؟ » در جواب گفتم که : « این احتمال در مرتبه عقل موجه است ، لیکن مارا به مکاشفه و مشاهده محقق شده است که غیر ذات حق موجود نیست ، الا به طریق تخیل و مجاز ، پس آن احتمال پیش ما اعتبار ندارد و به حقیقت به نزد ما آن است که شاعر به آن اشارت کرده و گفته است :

## شعر

بر عالم معرفت چو کردم گذری      افتاد مرا ز راه وحدت نظری  
بس طرفه حکایتی و نادر چیزی      یک دست و صد آستین ، دو صد جیب و سری

و فرمود که اسرار توحید کما ینبغی در عبارت نگنجد ، و عقل را مجال ادراك آن نباشد ، و افشای آن نشاید ، و اگر رمزی از آن اسرار گفته شود باید که در لباس شریعت منظوم باشد ، تا اصحاب ظاهر بدان انکار نکنند و متنفر نشوند ، و طلاب یقین از آن محظوظ گردند . و رغبت ایشان در جد و اجتهاد و سیر و سلوک زیاد گردد ، و حدیث نبوی که : « کلم الناس علی قدر عقولهم » مقتضی این طریقه است . و کلام کبار مشایخ که : « افشاء اسرار الربوبية کفر » در وجوب کتمان سر توحید دلیلی است کافی ، و ما احسن ما قبل :

## شعر

انی لا کتم من علمی جواهره      کیلا یری الحق ذو جهل فیفتنا  
 وقد تقدم فی هذا ابو الحسن      الی الحسین ووصی قبله الحسن  
 ورب جوهر علم لو ابوح به      لقیل لی انت ممن تعبد الوثنا  
 ولا استحل رجال مسلمون دمی      یرون اقبح ما یاتونه حسنا

و در کلام امیر المؤمنین علی - علیه السلام - مذکور است که در سینه من علمی است که اگر آن را بر شما اظهار کنم بر خود بلرزید ، همچنانکه ریمان دراز در چاه آب . و از بعضی صحابه - رض - منقول است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله - دو دعا از حدیث یاد گرفتم ، که یکی با شما گفتم ، و اگر دیگری با شما بگویم این حلقوم و بلعوم من بخواید برید ، عاقل داند که در این هر دو کلام اشارات است که تصریح با فشا روا نباشد ، و از این جهت است که هر که تصریح کرد در افواه مردم مردود گشت . « این است تمامی این حکایت که میان صوفی موحد و این داعی گذشت .

و این هنگام رجوع کردیم به اصل سخن جماعتی که ایشان به طریق عقل سیر کنند بر سخنان صوفی موحد اعتراض کنند که : « چون واجب الوجود عین حقیقت وجود است و حقیقت وجود به قول شما بر جمیع اشیاء متجلی و منبسط شده است ، چنانکه هیچ چیزی موجود از حقیقت وجود خالی نتواند بود ، پس از این جا لازم آید که حقیقت واجب الوجود

منقسم و متکثر باشد، و لازم آید که حقیقت واجب الوجود مخالط و ملابس اشیاء خسیسه و قاذورات باشد، و هیچ عاقل این معنی را روا ندارد؟ و طایفه موحد در جواب گفته‌اند که: «انقسام و تکثر لازم نیست: زیرا که شعاع آفتاب که بر روی زمین افتاد آن شعاع به حسب ذات خود منقسم و متکثر نیست بلکه انقسام و تکثر به حقیقت از آن زمین است، به دلیل آنکه اگر روی زمین را ملاحظه نکنند و ذات شعاع را باقطع نظر از محل اعتبار کنند هیچ انقسام و تکثر مصور نگردد، و جواب مخالطه و ملابسه از این جواب معلوم گردد، زیرا که پوشیده نیست که نور آفتاب بر لعل و قاذورات واقع می‌شود:

#### مثنوی

نور خورشید از بیفتد بر حدث آن همان نور است نپذیرد خبث  
و آن نور که بر نجاست افتاد نجس نشد، و بواسطه خبث محل هیچ نقصان به آن  
نور راه نیافت، و آن نور که بر لعل افتاد هیچ شرف وی نیفزود، بل نور در هر دو محل  
بجال خود است، و نقصان و شرف که متوهم می‌گردد راجع به آن دو حالتست و اگر آفتاب  
بر امور خسیسه نتاقتی فیض او در نور بخشی عام نبودی بلکه ناقص بود.

#### حکایت

دانشمندی که بر طریق اهل کلام بودی بادیگری که بر طریق صوفیه موحد و وقتی  
در مجلسی جمع شدند، و مناظره در باب توحید میان ایشان واقع شد یکی این چنین گفت  
که: «بیزارم از آن خدائی که در سنگ و گربه ظهور کند» و آن دیگری گفت که: «بیزارم  
از خدائی که در سنگ و گربه ظهور نکند» حاضران مجلس جزم کردند که یکی از این دو  
دانشمند کافر شد. بعضی از زیرکان سخن ایشان را چنین توجیه کردند که دانشمند اول  
اعتقاد کرده بود که سنگ و گربه در غایت خستند و مخالطت و ملابسه با ایشان نقصان تمام  
باشد، پس نقصان وی از آن سخن آن است که بیزارم از آن خدائی که ناقص باشد. و

دانشمند دوم اعتقاد کرده بود که در مخالطه و ملابسه هیچ نقصان نیست ، بر آن طریق که در آفتاب گفته شد ، و اگر درسنگ و گربه ظهور نکند فیض وجود حق بجل و علا عام نباشد بلکه ناقص باشد ، پس مقصود وی نیز همین است که بیزارم از آن خدائی که ناقص بود ، وشکی نیست که ناقص خدائی را نشاید . پس بیزاری ایشان از خدای نباشد، و کفر هیچ یک لازم نیاید .

تمت الرسالة الشريفة المنيفة من تصانيف سيد شريف - رض - .

